

یکی از مباحث مهم ادبی، نحوه انتخاب شکل روایی داستان و سایر عناصر دیگر آن، به وسیله نویسنده است. عده‌ای می‌پندارند که با نوشدن روح زمانه و پیدایش مکاتب جدید ادبی - فلسفی و هر چه پیچیده‌تر شدن ذهن انسان معاصر، دیگر بهره‌گیری از شکل‌های روایی قدیم و عناصر داستانی‌ای که عمدتاً در گذشته کاربرد وسیع‌تری در داستان‌نویسی داشته‌اند، نوعی کهنه‌گرایی به شمار می‌رود و نویسنده می‌بایست تمامی اندوخته‌های ذهنی خود را همواره به کمک شکل‌های تازه و قالب‌هایی نو بیان کند.

ماریو بارگاس یوسا نویسنده برجسته پرویی در زمان جنگ آخر زمان خود نشان داده است که سخنان یاد شده اعتبار چندانی ندارد و قید و بندی تازه بر حرکت خلاق ذهن نویسنده است.

هنگامی که درونمایه اثری مانند جنگ آخر زمان بعدی حماسی - اساطیری دارد، پس چندان بی‌راه نیست که شیوه روایت آن هم به پیروی از درون‌مایه‌اش، شکلی فاخر و سنتی به خود بگیرد و با نظرگاهی چون نظرگاه دانای کل روایت شود و با فاصله‌گیری از ذهن و زبان شخصیت‌های فرعی آن، جنبه روایی‌اش برجسته‌تر شود.

رمان بی‌هیچ مقدمه‌ای به شرح حالات و افعال مرد ناشناسی می‌پردازد که: «پی‌بردن به سن و سال، ایل و تبار و ماجرای زندگی‌اش ناممکن بود.»^(۱) و پس از آن هم هیچ‌گاه به درستی از گذشته او سخنی به میان نمی‌آید. او همان است که هست بی‌گذشته و بی‌آینده. حال مطلق مشغول مبارزه‌ای

مداوم و پیوسته برای تحقق بخشیدن به باورها و اعتقادات یک قوم. مردی با پایمردی و استقامت بسیار و اندیشه‌ای منسجم و تردیدناپذیر که آمدنش انگار از خلأ است و مرگش نیز در فضایی تیره و ابهام‌آلود رخ می‌دهد. قصدش اصلاح مردمان و راهنمایی آنها به سوی خیر و رستگاری است. اما حرکت او را نمی‌توان با زمان معمول سنجید: «انگار در این گوشه خاک که او یک سرگرم سفر در آن بود و بالا و پایین می‌رفت، زمان از یاد رفته بود، یا زمانی دیگر بود با آهنگی از آن خود.»^(۲)

یا: «در چشم او سرگردانی‌های مریدان مسیری خطی ندارد که با قیل و بعد مشخص شود، مسیری دایره‌وار است، تکرار روزها و رویدادهایی همه یکسان.»^(۳)

و به اعتقاد خبرنگار نزدیک بین (یکی از شخصیت‌های رمان)، در این ماجرا: «چیزی پیچیده‌تر، بی‌زمان و خارق‌العاده در میان بود.»^(۴)

مرد به زودی پیروانی می‌یابد و منطقه‌ای برای سکونت، تا مدینه فاضله‌اش را بر روی زمین ایجاد کند. جایی که در آن گرگ و بره (راهزن و قاتل در کنار علی و مظلوم و ستم‌دیده) کنار یکدیگر به سر می‌برند. آن جا جایی است که: «مجموعه رنگارنگ آدمیان در کنار هم بی‌هیچ جنگ و جدال و در فضایی آکنده از برادری، همبستگی و وجد و شور زندگی می‌کرد، چیزی بود که کس مانند آن به یاد نداشت.»^(۵)

اما به زودی پیروان شر و پلیدی، در هیأت ارتش برزیل ظاهر می‌شوند تا یک بار دیگر ما شاهد نبرد خیر و شر و تاریکی و ظلمت باشیم. دستاویز آنها این است که نمی‌خواهند این مدینه فاضله سرمشق انسان‌های محروم دیگر قرار گیرد. پس: «پای به کانوندوس می‌نهادند تا مردمی را بکشند که این جا دور هم جمع شده بودند تا با عشق به خدا زندگی کنند و به هم یاری برسانند، چرا که هیچ کس به یاریشان نیامده بود.»^(۶)

و از آنجا که همواره بر روی زمین شر پیروز می‌شود تا این مبارزه تا ابد تداوم یابد، تمامی تلاش «مرشد» (شخصیت شگفت این رمان که عامل وحدت جمع کثیری از محرومان است) معطوف به حفظ کلمات و اعمالی است که در آن چند ماه باعث وحدت مردم و ایجاد جامعه‌ای از نظر اخلاقی برتر شده بود. او در آخرین لحظات زندگی‌اش از آنتونیو - ویلانوا (یکی دیگر از شخصیت‌های رمان) می‌خواهد حلقه محاصره را بشکند و: «دور دنیا راه بیفت و شهادت بده، دیگر پا به این دایره نگذار. من با این رعه می‌مانم تو باید از این دایره بیرون بروی (...). برو به کسانی که درس‌شان را فراموش کرده‌اند شمردن یاد بده.»^(۷)

و برای این که فرستاده‌اش در جامعه انسانی حل شود، آخرین سخنش قبل از مرگ این است که آنتونیو ویلانوا خانواده‌اش را هم با خود ببرد.

و از آنجا که نمی‌بایست جسم مرشد، به دست اشار بیفتد تا بر اثر تماس آنها آلوده شود به مرگی طبیعی می‌میرد تا پیروانش بتوانند سر فرصت جسدش را پنهان کنند. (هر چند بعدها بر اثر محاسبات غلط یکی از مریدان، گورش کشف می‌شود و سرش را از بدن جدا می‌کنند و به پایتخت می‌فرستند).

اما این تعبیر اسطوره‌ای، همه ماجرا نیست و داستان مرشد و پیروانش در فضایی امروزی با نیازها و کاستی‌های زمان حاضر رخ می‌دهد. زمانی که در آن حقیقت یکه و مطلق نیست، بلکه چون منشوری چند گانه تعبیر متفاوتی دارد.

آیا واقعاً جمهوری خواهان، دشمن مردم برزیل بودند؟ آیا نظام جدید سیاسی - اجتماعی برزیل، عامل شیطان بود؟ این سوالات هر چند برای مخاطب مهم است اما از نظر پیروان مرشد، آن چه که خود می‌پندارند، حقیقت غایی است. آنها شادمانه و با یقین کامل در انتظار به تحقق رسیدن وعده‌های مرشدشان هستند. بی‌سبب نیست که رولان بارت می‌گوید: «[دنیای

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چیره شدن بر گذشته و آینده و حضور در حال مطلق

اسطوره‌های [دنیایی است که در یقین گسترده شده است. اسطوره روشنی شادمانه‌ای پدید می‌آورد.]^(۸) با این وجود، همین ویژگی معنوی و اعتقادی آن جنبش، همان نیرویی است که در معادلات منطقی-سیاسی مخالفانش نمی‌گنجد و آنها را سرگشته و حیران می‌سازد. همان گونه که در ابتدای نوشتارمان بدان اشاره کردیم، شیوه روایت این رمان وابسته به فضای اسطوره‌ای-حماسی آن است، و به همین سبب، ساده و سراسر است و سنتی صورت می‌گیرد و در آن از بازیهای شکلی (آن گونه که در دورمان دیگر یوسا یعنی گفتگو در کاتدرال و عصر قهرمان شاهد آن بودیم) خبری نیست. در هر بخش رمان، به تناوب، شخصیت‌های رمان معرفی می‌شوند، و گذشته‌شان در کمال ایجاز و اختصار شرح داده می‌شود. (البته همان گونه که قبلاً هم گفتیم این عمل در مورد مرشد، به خاطر شکسته‌نشدن حال و هوای قداست گونه او صورت نمی‌گیرد) و در کنار این معرفی شخصیت‌ها، ماجرا یا حادثه داستان نیز دنبال می‌شود.

این رمان ۹۰۰ صفحه‌ای به گونه‌ای روایت شده است که خواننده کمترین ملالی احساس نمی‌کند. این امر نه تنها به خاطر حادثه‌ای بودن طرح آن، بلکه به خاطر جان‌دار بودن تصاویر و نحوه روایت یوسا نیز هست. او مدام صحنه‌ها را عوض می‌کند و کانون واقعه را از شخصیتی به شخصیت دیگر تغییر می‌دهد، تا هماهنگ و همراه با هم، هم حادثه دنبال می‌شود و هم شخصیت‌پردازی انجام پذیرد.

از ویژگی‌های این رمان، ترسیم فضای بومی و حال و هوایی است که مختص کشورهای آمریکای لاتین است. فضایی داغ و نفس‌گیر، همراه با بادهایی سخت و فقر و محرومیت و خشکسالی و تبعیض و ستم‌دیدگی، در کنار راهزناتی تیزپا و سربازانی بی‌رحم. و در کنار این همه، پایداری و رشادت مردمی که به رغم تمامی فجایع طبیعی و اجتماعی مقاومت می‌کنند و زنده باقی

می‌مانند و تاریخ را تداوم می‌بخشند.

گر چه محور رمان و تکیه‌گاه آن، شخصیت مرشد است، اما به دلیل دور از دست بودن او و ابهت و ابهامش، شخصیت‌های اصلی این رمان گالیئوگال و خیرنگار نزدیک‌بین‌اند. این دو، هم از بقیه شخصیت‌ها ملموس‌ترند و هم در انتقال دادن ماجرای مرشد به فضای بیرون از کانوندوس، مؤثرتر. در اصل آنها واسطه‌ها و بهانه‌هایی هستند که ما به کمک آنها (به رغم راوی دانای کل رمان) از چند و چون ماجرا با خبر می‌شویم و از دریچه چشم‌شان به مسائل و قضایا می‌نگریم.

گال روشنفکری اروپایی است که عقایدی انقلابی دارد و برخوردش به قضایا تحت تأثیر همان عقاید و باورهاش صورت می‌گیرد. او سعی دارد با همه چیز علمی و منطقی برخورد کند، اما طنز ماجرا در این است که عاقبت جان خود را نه بر سر عقیده‌اش، که بر سر موضوعی شخصی می‌گذارد که به اعتقاد خودش ارزش چندانی ندارد.

بدین ترتیب مخاطب می‌بیند آن علم و منطقی که می‌خواهد حتی رابطه انسان با زمان را هم به اندامی خاص در مغز او مربوط کند (صفحه ۴۱۸ رمان) قادر نیست گال را به هنگام تسلسل امور غریب، طوری محافظت کند که در جنبه حوادث قرار نگیرد و اختیار حرکات و اعمال خود را از دست ندهد. هر چند او در می‌یابد که: «این مردم بینشی تیز و دقیق و رفتاری کاملاً عادی را با خرافاتی باورنکردنی یک جا جمع کرده‌اند.»^(۹)

اما این گونه تحلیل‌ها هم قادر نیست او را برای عملکردی واقعی و منطقی یاری دهد. اشکال عمده او این است که در نهضت مرشد و پیروانش همانی را می‌بیند که خود می‌خواهد ببیند و از درک واقعیت ماجرا غافل است.

اما علاوه بر گال، نظریه‌پردازان سیاسی برزیل نیز

قادر نیستند چگونگی جنبش مرشد و هوادارانش را تبیین کنند، چرا که این جنبش در دسته‌بندی‌هایی که آنها دارند، نمی‌گنجد و در راستای پیش‌داوری‌های آنها نیست.

اما خبرنگار نزدیک‌بین شخصیتی است که هویت و فردیتش با همین خصلت نزدیک‌بینی‌اش پیوند خورده است و با همین نام هم در رمان از او یاد شده است. انگار نزدیک‌بینی او تمثیلی است از این که قادر نیست وقایع را به درستی ببیند و تحلیل کند و وقتی که در رمان، شیشه عینکش می‌شکند (عینکی هم که به شیوه تمثیلی، تنها از پشت آن می‌تواند وقایع را ببیند) دیگر سر رشته امور از دستش در می‌رود و نمی‌تواند قضایا را به درستی ببیند. او تنها کسی از شخصیت‌های اصلی رمان است که تا انتها زنده می‌ماند و همان وظیفه‌ای را شخصاً به عهده می‌گیرد که مرشد به آنتونیو ویلانوا سپرده بود. یعنی شهادت‌دادن پیام مرشد در جهان و دفاع از یاد و خاطره نهضت او. به همین سبب او در فصل چهارم برای بارون کانا براوا درباره فجایعی که سربازان مرتکب شده بودند و کشت و کشتار کانوندوس سخن می‌گوید و باعث می‌شود که او گرفتار این احساس شود که: «هر چه می‌شنود غیرواقعی است، افسانه است، خواب و خیال است.»^(۱۰)

او در پاسخ بارون که می‌پرسد، چطور او از آن مهلکه جان سالم به در برده است، می‌گوید: «خودم هم مانده‌ام که چطور نمردم. اگر کل این ماجرا منطقی داشت، من باید هزار دفعه توی کانوندوس مرده باشم.»^(۱۱)

همین بخش چهارم، با سه بخش دیگر رمان در نحوه روایت شدنشان تفاوت دارد. بدین ترتیب که سه بخش اول رمان (از صفحه ۹ تا ۵۶۰) به شیوه خطی روایت می‌شود و همه چیز طبق زمان تقدیمی رخ می‌دهد. (جز رجعت به گذشته‌هایی که نویسنده گاه برای شرح ویژگی گذشته شخصیت‌ها به کار برده است) اما در بخش چهارم، زمان خطی شکسته شده است و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

محمد رضا گودرزی

جنگ آخر زمان

ماریو بارگاس یوسا

ترجمه عبدالله کوثری

آگه، چاپ اول، ۱۳۷۷



کل جریان و چگونگی به شکست کشیده شدن جنبش، همزمان با روایتی صورت می‌گیرد که از آن ماجرا به وسیله خبرنگار نزدیک برای بارون کانابراوا صورت می‌پذیرد. در واقع این بخش، بازسازی گذشته است و ما از همان ابتدای آن می‌دانیم که جنبش مرشد شکست خورده و جز چند تن، خود و پیروانش کشته شده‌اند.

نویسنده پس از این فاصله‌گیری مناسب با عواطف خواننده، کم‌کم و جزء به جزء نحوه شکست خوردن و کشته شدن آنها را شرح می‌دهد. کشمکش و بحران سه بخش اول، تضادی است که میان دو گروه سیاسی عمده کشور یعنی حزب جمهوری خواه مترقی و حزب استقلال طلب برقرار است. (هر چند کشمکش اصلی یعنی تضاد میان باورها و شیوه نگرش پیروان مرشد با هردوی این‌ها در این سه بخش هم وجود دارد) اما در بخش چهارم، تضاد اصلی چهره روشن تری می‌یابد و با متحد شدن آن دو جریان، پرده‌ها کنار می‌رود و همزمان با این واقعه نهضت مرشد نیز شکست می‌خورد. (البته نباید پنداشت که ما معتقدیم شکست جنبش تنها به دلیل اتخاذ این دو گروه سیاسی صورت گرفته است، حزب استقلال طلب دریافته بود که دیگر ابتکار عمل از دستش خارج شده و برای حفظ مایملک و باقی‌مانده اقتدار خود ناچار است با حزب جمهوری خواه مترقی متحد شود).

بازگشت مداوم روایت از حال به گذشته، در بخش چهارم باعث شده است که نوعی بی‌ثباتی امور و گذرابودن زندگی در ابعاد وسیع ذهن مخاطب را به خود مشغول کند و به او محتوم بودن این واقعه را اثبات کند.

آن چه که باعث ابهام است، این است که چرا بارگاس یوسا این بخش از رمان را نیز به شیوه دانای کل روایت کرده است. چون ماجرا دیگر تمام شده بود و مخاطب، همزمان با تعریف‌های خبرنگار نزدیک بین از چگونگی وقایع باخبر می‌شد، از طرفی یوسا نسبت به داشته‌های ذهنی و خصایص درونی خبرنگار نزدیک بین اشراف بیشتری داشت، بهتر می‌بود که

نظرگاه این بخش، محدود به ذهن خبرنگار نزدیک بین می‌شد و ما از دریچه چشم او به مسائل می‌نگریستیم. شکسته شدن عینک خبرنگار حتی اگر تمثیلی هم نمی‌بود، نویسنده باز می‌توانست با ترفندهای دیگر او را از چگونگی وقایع با خبر می‌کرد و سپس، مخاطب از طریق ذهن و زبان او به ماجرا پی می‌برد. به عبارت دیگر به اعتقاد ما در این بخش ساختار متن طوری است که ایجاب می‌کند نظرگاه دگرگون شود و نویسنده از دو نظرگاه برای روایت رمانش بهره ببرد.

با همه آن چه که درباره اهمیت جنبش و سیر وقایع و حوادث آن گفتیم و همچنین با همه آن چه که درباره اهمیت شخصیت پردازی در این رمان گفتیم، حال ناچاریم بگوییم که رمان جنگ آخر زمان، ترکیبی از رمان حادثه و رمان شخصیت است، و به سادگی نمی‌توان گفت که کدام یک از این عناصر اهمیت بیشتری در این رمان دارد.

نحوه روایت داستان هم بر همین واقعیت صحنه می‌گذارد چرا که روایت داستان، به تناوب یک بار به شرح حادثه می‌پردازد و یک بار ویژگی یک شخصیت معین را بازگو می‌کند. اگر درباره شخصیت مرشد به تنهایی نمی‌توان راحت و روشن صحبت کرد بدین دلیل است که او شخصیتی اسطوره‌ای است و ویژگی فردی‌اش در کل جنبش و حرکتش مستحیل شده و دیگر چندان سخنی از فردیت او در میان نیست. او همان پیروانش است و پیروانش هم خود او، زاگونسو. (به معنای شورشی) سازش یافته و یکی شده با یکدیگر. نوعی یگانگی غیرمعمول که فراتر از هر عقل و منطقی بود، بی‌دلیل نبود که پیروانش معتقد بودند: «این مرد ناصح است. کامل است. محبوب است. ما بچه‌های اویم، ما هیچ بودیم و او از ما مرید ساخت.»^(۱۳) پس از این، آنها و او نیز همگی در مرحله‌ای والاتر، ذوب شده در منطقی ویژه بودند، منطقی غیرخاک‌ی و فرامادی که باعث می‌شد: «جنگی که آنان بدان دست زده بودند، تنها در ظاهر جنگ دنیای برون بود. زاگونسوها می‌دانستند که تنها مهره‌هایی هستند در

جنگی بی‌امان، بی‌زمان، ابدی، جنگ نیک و بد که از روز ازل برپا شده بود.»^(۱۳)

در این جایگاه آنها داشتند: «نماد ظلم و ستم را نابود می‌کردند. آنها با تصویری مبهم، اما به قوت شهود، به درستی به این نتیجه رسیده بودند که قرن‌ها سلطه مالکیت خصوصی این فکر را در کله استعمار شده‌ها فرو کرده بود که این نظام از آسمان نازل شده و مالکان هم موجوداتی برترند، برای خودشان نیمه‌خدایی هستند. آیا این آتش (سوزاندن املاک مالکان) بهترین راه برای اثبات نادرستی این اسطوره و پس راندن ترس قربانی‌ها نبود؟»^(۱۴)

پس میزان کینه و دشمنی فراوان ارتش برزیل نسبت به این افراد، امری بدیهی است. نکته‌ای که درباره شخصیت پردازی این رمان می‌بایست بدان توجه کرد، نحوه تعیین جایگاه شخصیت‌ها در آن است. بدین ترتیب: که جایگاه هر شخصیت نسبت به کشمکش و بحران اصلی رمان تعیین می‌شود. و چون کشمکش اصلی این رمان میان دو شیوه از زندگی و عمل است، الف) زندگی‌ای سرشار از روح معنوی و تحقیر نیازهای مادی با برداشت خاصی از زندگی و مرگ و انسان و خدا. و ب) زندگی‌ای مادی و منطقی و به ظاهر واقع‌بینانه که طبق تعابیر جدید زندگی اجتماعی شکل گرفته است. پس جایگاه هر شخصیت وابسته بدان است که در کدام سمت تعارض قرار بگیرد.

از طرفی می‌دانیم که تمامی شخصیت‌های جامع یک رمان، در طول وقایع آن، خواه ناخواه دچار تحولاتی روحی می‌شوند، در این رمان نیز شاهد همین امر هستیم.

مثلاً گالینوگال در طول سالها مبارزه مداومش به یک سلسله باورهای فردی رسیده است و برای خود قواعدی وضع کرده است. اما هنگامی که با ژرما برخورد می‌کند در یک لحظه درمی‌یابد که آن قواعد، پندارهایی واهی بوده‌اند و او بیهوده خود را در آن سالها، به تنگنا انداخته است. او در این لحظه دچار تحولی درونی می‌شود و عملی را انجام می‌دهد که مسیر

رتال جامع علوم انسانی

زندگی اش را به رغم خود او دگرگون می سازد.

این تحول در درون شخصیت خبرنگار نزدیک بین نیز رخ می دهد، او هنگامی که نزد پیروان مرشد است یک باره در می یابد: «فرهنگ و دانش دروغ بود. زنجیر پای آدم بود. چشم بند آدم بود. آن همه مطالعه ذره ای به او کمک نمی کرد تا خودش را از این تله خلاص کند.» (۱۵)

دو عامل باعث ایجاد تحول در درون خبرنگار می شود. ابتدا اقامتش در نزد پیروان مرشد، پس از آن آشنایش با ژورما. (طرفه اینجاست که ژورما باعث ایجاد تحول در درون دو شخصیت اصلی این رمان و همچنین دو شخصیت فرعی به نام روفینو و پاژو هم می شود) شخصیت دیگری که متحول شدنش کاملاً آشکار است، بارون کانابراوا است او نیز در یک لحظه خاص: «بلند شد، هنوز نمی دانست قصد دارد چه کند، چه می خواهد بکند، اما از تلاطم درون خود خبر داشت، می دانست به لحظه حساسی رسیده است که ناچار

است تصمیمی بگیرد که پیامدهای بی حساب خواهد داشت.» (۱۶)

کلید شناخت شخصیت بارون، حربایی است که دارد. همان گونه که حربا: «صحیح و سالم، بی حرکت، ماقبل تاریخی و ابدی...» (۱۷) است، بارون نیز که به قشر اشراف قدیم و ثروتمند منطقه تعلق دارد، مایل است خصایصی همان گونه داشته باشد. صحیح و سالم و ساکن و بی حرکت، غرقه در دل مشغولی های خود تا ابد و ماقبل تاریخی بودن او اشاره به ریشه دیرینی است که اشرافیت در تاریخ یک قوم دارد. دلیل توجه وقت و بی وقت او به حربایش احتمالاً همین امر است.

اگر عامل تحولات درونی گال - خبرنگار و بارون (که تقریباً می توان گفت به قشر روشنفکر تعلق دارند، فردی و شخصی است، اما عامل تحول در درون اغلب شخصیت های دیگر این رمان، عمومی و معنایی و وابسته به حضور مرشد و ویژگی های شگفت اوست. آن چه که در انتها درباره این رمان باید گفت، ویژگی چندصدایی آن و تقابل دیدگاه های مختلف در آن است. نویسنده طوری عقاید شخصیت های مختلف این رمان را ترسیم کرده است که به رغم تنوع و گوناگونی آنها، مخاطب هیچ گاه تصور نمی کند که نویسنده از نگرشی خاص جانبداری کرده است و او همواره بی طرفی و واقع نگری خود را نسبت به تمامی اندیشه های مستقر در این رمان حفظ کرده است.

پانویس:

شماره های (۱) الی (۷) به ترتیب متعلقند به صفحات ۹- ۴۱۸-۵۷۸-۴۱۵-۱۴۶-۵۲۲ و ۸۱۴ رمان جنگ آخر زمان / اثر ماریو بارگاس یوسا / مترجم عبدالله کوثری / نشر آگاه / چاپ اول / زمستان ۱۳۷۷.

(۸) صفحه ۷۴ کتاب اسطوره امروز / اثر رولان بارت / ترجمه شیرین دخت دقیقیان / نشر مرکز / چاپ اول.

پانویس شماره های (۹) الی (۱۷) به ترتیب متعلقند به صفحات ۱۳۵-۷۹۹-۸۰۵-۳۷۹-۱۷۹-۴۱۹-۷۷۴-۸۵۰ و ۵۷۲ رمان جنگ آخر زمان.

پرتال جامع علوم انسانی



ماریو بارگاس یوسا